



27 سپتمبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش هشتم و هفتم)

ادامه بحث: تردید شایعات باطله....

7 - غازی امان الله خان در اعلامیه خود میگوید: «من بسیار خوش هستم که مردم مملکت عزیزم مرا می شناسند، طرز زندگی ساده مرا که از پوشیدن رخت کهنه و پاره هم خودداری نکرده ام، میدانند و می فهمند که لفظ عیاشی نسبت بمن ظلم و بهتان است و هم از بیت المال برای گذران خود چیزی نمیگرفتم...» در رساله در این مورد چنین جواب گفته شده است که: «امان الله خان خیلی عیاش و بی پروا است!» «اگر امان الله ما را به هرزه سرائی خود مجبور ساخت، ممکن است تمام مسایل اخلاقی او را که با استناد و فوتوگرافی های که تا هنوز چشم بشر بدیدن آنطور اعمال خلاف تقاضای بشری آشنا نشده، شایع کنیم و پیش نظر دنیا بگذاریم که آیا دارای چنین دیانت و اخلاق قابل پادشاهی نوع بشر است؟... چه کنیم هنوز هم نادرشاه مانع افشای اینگونه رازها میباشند، ورنه نشر اسرار دربار امان الله از اسرار جمیع دربارهاییکه تا امروز نوشته شده، قبیح تر است.» (صفحه 5 و 6 رساله)

همچنان در رساله آمده است که: «بودجه وزارت دربار امان الله خان از شروع سلطنت تا سقوط پادشاهی او در وزارت مالیه افغانستان موجود است، عمل و فعله و مصارف البسه او و فامیل او، تسخین و روشنی و موبل و خریداری های او، موتر، شکار، میله، بخشش و تعمیرات شخصی او بارها از درجه مصارف اعلیحضرت شهید [پدرش] علاوه تر است، بودجه سالانه امان الله از بودجه وزارت خارجه سنگین تر بود...» (صفحه 22 رساله)

آنچه در رساله فوقاً تذکر رفته است، گمان می رود محض از روی عناد بیان شده باشد. برای وضوح مطلب باید گفت: به پادشاهی که مصارف عروسی خود را وقف تأسیس یک مکتب انائیه ویا اعمار یک شفاخانه اناث کرد و به پادشاهی که معاشات چند ساله خود را برای انکشاف معارف تخصیص داد، چگونه میتوان بر او اتهام سرقت نقود و جواهرات خزانه ملت را وارد کرد و او را از نظر اخلاقی و دیانت چنان پایان آورد که چشم بشر تا هنوز ندیده باشد و اسرار دربار او را از جمیع دربارهای که تا امروز نوشته شده، قبیح تر وانمود کرد؟ بهر حال تاریخ گواه است که این نوع ادعا ها در حق او حقیقت ندارد. در این ارتباط به دو متن ذیل توجه شود:

در سال 1293 ش (1914 م) وقتی شهزاده امان الله عین الدوله با مسماة ثریا طرزی در شهر کابل نامزد شد، امیر حبیب الله خان مراسم عروسی آنها را در برج عقرب سال مذکور مدنظر گرفت و در پی آن شد که با مصارف زیاد و در طول هفت شبا روز جشنی در کابل برگزار و اقسام زیورات و البسه تهیه سازد. عین الدوله این تمهید گزاف خرجی را خوش نداشت و ورقه پیشنهادی بحضور پدر خود به این عبارت تقدیم کرد: «اگر اراده اعلیحضرت همایونی شرف تعلق پذیرد که همین مبالغ تخصیص یافته مراسم عروسی هفت شباروزی برای تأسیس یک باب مکتب انائیه یا یک باب شفاخانه انائیه بصرف

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

برسد و ملت از آن مستفید شده یک تذکار ابدی و یادگار دائمی برای این مراسم بماند و از اسرافات بیهوده بی ثمر صرف نظر شود، عین مرحمت خواهد بود.»

امیر حبیب الله خان از این اندازه همت و رشادت سومین پسر خود سخت متعجب شد و بحیرت رفته و بعداً شهزاده مکرم بلند اقبال سردار امان الله خان عین الدوله را سزاوار تحسین و آفرین دانسته مبلغ هنگفتی را که برای مراسم عروسی تخصیص شده بود، مطابق پیشنهاد پسر دانشور خود برای مؤسسات عرفانی و صحی تعیین فرمود و اجراء مراسم عروسی و نکاح را بروفق نظریه عین الدوله بطور خیلی ساده و مختصر فرمان داد. (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان"، چاپ قندهار، 1396ش، جلد اول، صفحه 37 - 38)

چند سال قبل حین بررسی اوراق سالهای گذشته که در یک گدام روی هم انباشته شده بود، فرمانی شماره 107 مورخ 8 سنبله 1305 بدست آمد که در آن شاه امان الله از مبلغی که در ظرف چند سال برای مصارف شخصی شان اختصاص یافته و شاه از اخذ آن خودداری کرده بود، شورای دولت خواست این مبلغ را برایش تادیه نماید، اما شاه از قبول آن صرف نظر کرده و از شورای دولت خواست که آن مبلغ را برای انکشاف معارف در کشور تخصیص دهد. اینک متن فرمان پادشاهی:

«بوکلای ملت عزیزم، مجلس عالی شورای دولت! عریضه تصویبیه شما راجع به مصارف شخصی و فامیل شاهی که ناشی از احساسات نظیف قدر شناسی و قیدت دینی برمفکوره صداقت و ارادت بود، بملاحظه رسید. من این خلوص حرارتناک ملت عزیز خود را که شما زبان حال ایشانید، با یکجهان تقدیرمقابل می کنم و از خدای متعال رجا می کنم که مرا بأرزوهای بی حد قبلی من که نسبت بترقی و تعالی و تربیه ملت محبوب خود دارم، کامیاب گرداند.

این اولین بار نیست که شما وکلای ملت عزیزم با ابراز احساسات صادقانه مبادرت میورزید بلکه قبلاً هم باربار پیشنهادات صادقانه خود را اقدام نموده اید. ولی از آنجائیکه من خود را وقف خدمت وطن و ملت عزیزم نموده ام و همه گونه آسایش شخصی خود را فدای راه ارتقاء و اعتلای ملت محبوبم ساخته ام، در وهله اول پیشنهاد تان تصمیم قبلی داشتم که پول مصارف شخصی خود را که از طرف شما تصویب شده به تربیه و تعلیم ملت عزیزم برسانم. این است که مبلغ معینه 7 ساله مصارف خود را اعانه وزارت معارف دانسته مخصوص تربیه فرزندان نجیب خود میدانم و هیچ آرزو ندارم که آنرا دوباره بستانم. در باب مبلغ سالهای مستقبل نظر باصرار و التجای شما و مجلس علی وزراء آنرا بطرزی قبول میفرمایم که در هر سال برای امداد هر کدام از دوایر مملکت خود که لزوم دانستم، اعانه میدهم. اینست که مبلغ سال حاضر را برای تکمیل حواجی وزارت جلیه حربه عطا نمودم. باقی برای خود و کافه رعایای صادق و تمام خدمتگاران حقیقی وطن استمداد خدای متعال را رجا مینمایم.»

مورخ 8 سنبله 1305 (امضای) امیر امان الله

8 - در اعلامیه از شهید عبدالرحمن خان لودین به حیث یکی از طرفداران شاه امان الله یاد شده، ولی در رساله با نشر سه صفحه از یادداشت های قلمی عبدالرحمن خان چنین وانمود شده که قتل او به دلیل حمایتش از امان الله خان نبوده، بلکه او یک «خائن ملک و ملت» بوده است. (صفحه 35 - 36 رسال)

در این ارتباط باید گفت که: اگر او واقعاً خاین ملک و ملت بود، باید در یک محکمه نیصلاح رسماً محاکمه می شد، در حالیکه این مرد شجاع و صاحب زبان و قلم را محمدنادر شاه به ارگ خواست و بعد از صرف غذا، به سپاهیان امر کرد تا او را بیرون قصر دلکشا برده و اعدام نمایند. این بار اول نبود که

محمدنادرشاه بدون محاکمه و حکم محکمه ذیصلاح به امر خود فرمان قتل اشخاص را حتی در دورن ارگ صادر میکرد، بلکه تا آنوقت اینکار چندین بار تکرار شده بود. سید مسعود پوهنیار بعد از شرح مختصر سوانح شهید عبدالرحمن لودین در دوره سراجیه، امانی و سقوی و سپس در دوره نادرشاهی می نویسد: «او در شروع سلطنت نادرشاه بحیث رئیس بلدیہ کابل مقرر گردید، اما دیری نگذشت که مورد غضب نادرشاه قرار گرفت و در 1309 (1931) در قصر دلکشا بعمر 37 سالگی تیرباران شد.»

پوهنیار می افزاید: «عبدالرحمن لودین از ایام جوانی رویه ضد انگلیسی را در سیاست داشت و همواره درین راه قدم میزد و حکم قتلش هم غالباً از همین رو صادر شد. روزی در دلکشا بر سفره شاهی نان خورد و شاه با او به نرمی سخن می گفت، چون از نان خوردن فارغ شدند، شاه به سپاهیان حاضر باش بدون مقدمه امر داد تا او را بگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند. این امر در چند لحظه در زیر درختان باغ دلکشا بمعرض اجرا گذاشته شد و جوانی را که دارای سجایای عالی شجاعت و مقداری از دانش و بینش و طبع دراک و ترقی خواه راستین بود، بگلوله ستم و جفا کاری زده، بکشند.» پوهنیار اضافه میکند که: «چون شورش دوم سمت شمالی بوقوع پیوست، عبدالرحمن خان رئیس بلدیہ به جهرچی امر کرد تا به شهر جهر زند که مردم مراقب حفظ و امنیت خود باشند، زیرا اوضاع اغتشاش آلود است. از آن امر نادرخان برافروخته شد که عبدالرحمن بی جهت در شهر و بین مردم خوف و هراس تولید میکند، لذا او را خواسته اعدام نمود.» (شرح مزید: پوهنیار، سیدمسعود: "ظهور مشروطت و قربانیان استبداد در افغانستان"، جلد اول، پشاور، چاپ سوم، 1379، صفحه 247 - 248).

9 - از این به بعد محتوای رساله بحث را به ارتباط تشکیل لویه جرگه و گماشتن یک تعداد اعضای لویه جرگه بوسیله حکومت و سپس تشکیل شورای ملی می چرخاند و با ذکر گفته امان الله خان می پردازد که نمایندگان در آن لویه جرگه وکیل ملت نبودند، بلکه تعداد بوسیله حکومت دست چین شده بودند. در ادامه رساله باز هم مثل سایر موارد بر ادعای امان الله خان در اعلامیه قلم رد کشیده و برعکس در وصف ماهیت مردمی اعضای آن لویه جرگه سخن گفته است. (برای شرح مزید دیده شود صفحات 29 تا 40 رساله)

این بود مختصر مطالبی که در رساله "تردید شایعات باطله امان الله خان" از طرف رژیم نادی بر علیه امان الله خان به نشر رسیده و متن مکمل آن از یکطرف همه مملو از انتقاد و مذمت بر شخصیت شاه سابق و رویدادهای مربوط به دوره او و از طرف دیگر سخن در تعریف و تمجید از شخصیت محمدنادر شاه و خاندان او میباشد که محتویات آن به اصطلاح حیثیت یک "دفع دعوا" را داشته و طوری ترتیب گردیده که حقایق را تا حدی زیاد به ضرر شاه سابق و به نفع شاه جدید تحریف و ارائه میدارد.

اگرچه در مباحث قبلی و بخش های مختلف این سلسله به تفصیل و طور مستند به شرح رویدادها پرداخته شده است، اما باز هم در اینجا لازم دیده میشود که به نکات مهم رویدادهای مربوطه جهت تداعی خاطر خوانندگان و علاقمندان اشاره شود تا با مطالعه آن خود درباره صحت و سقم بعضی ادعا ها مندرج رساله انصافاً و منطقاً قضاوت نمایند، با این توضیح مختصر:

دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیسها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با راه اندازی جنگ سوم افغان - انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث یک کشور استعمار شکن به دنیا معرفی گردید که شاه امان الله غازی قهرمان این معرکه بود. انگلیس ها از همان روزهای اول در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب گر خود را به

کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شینوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی، همه جزء توطئه هایی بودند که ریشه های عمیق آن از یک منبع یعنی انگلیسها آب میخوردند.

اینکه انگلیسها بجای شاه امان الله خواهان بقدرت رسانیدن چه کسی بودند تا متضمن منافع شان در افغانستان و منطقه باشد و از بین چندین مدعی قدرت در آنوقت یعنی هریک علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولیخان دروازی و سپه سالار محمد نادرخان کدام یک مطلوب نظر شان بود، جواب واضح است که هیچیک به اندازه محمد نادرخان و برادران مناسبتر برای انگلیسها نبود. اما مشکل کار در آن بود که محمدنادرخان و اکثر برادرانش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و آنها نمی توانستند از خارج اقدام نمایند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بنابراین انگلیسها پلان تاکتیکی برای این منظور طرح کردند تا در قدم اول توسط تحریک قیامها در شینوار و جلال آباد، دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف گردد و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. علاوه بر این در اثر جذب قبلی بعضی اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، در نظر بود تا از یک سو اطراف شاه خالی شود و از سوی دیگر مقاومت قوای دولت در برابر گروه کلکانی خنثی گردد. مسلم بود که در این وضع شاه راه دیگر نداشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا در این سناریو، قدرت بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آنوقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار خواهد بود.

با اجرای دقیق این طرح در عمل، آخرین تلاشهای شاه امان الله مؤثر نیفتاد و شاه در اثر برپا شدن غائله "سقوی" مجبور شد تا از سلطنت استعفی دهد و به تاریخ 24 جدی 1307 (14 جنوری 1929) به قندهار برود و سلطنت را به برادر خود سردار عنایت الله خان واگذارد. اما این واگذاری چند روزی بیش دوام نکرد و بالاخره بر طبق پلان، حبیب الله کلکانی به قدرت رسید. پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیسها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار تلقی میشد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمد نادرخان و برادران که از فرانس و از طریق هند راهی وطن شده بودند، بدون مانع و مشکل بزرگ به سلطنت میرسیدند. با آنکه اینکار به همان سهولت که در ابتداء حدس زده میشد، عملی نگردید و هشت ماه پرمشقت را دربر گرفت، اما بالاخره این آرزوی دیرینه برآورده شد و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیسها و از اعتماد آنها برخوردار بودند.

هنوز قوای کلکانی برای گسترش قدرت در سایر نقاط کشور در حال جنگ بود و قوای محمدنادرخان در سمت جنوبی شکست و پراگندگی قرار داشت، در قندهار مردم برای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی قیام کردند و او را مجبور ساختند تا از استعفی منصرف و دوباره در راه اعاده سلطنت خود اقدام نماید. با اینکار قوای قندهار بسیج شد و با حمایت دیگر اقوام بخصوص هزاره ها آماده جنگ با قوای سقوی شدند و تا حواشی غزنی رو به پیشرفت گذاشتند. در آنجا بین حامیان و مخالفان شاه برخوردهایی صورت گرفت و خطر جنگ و کشتار بین اقوام به شدت بروز کرد. شاه با دیدن این وضع تصمیم گرفت به برادرکشی خاتمه دهد و از اعاده سلطنت بگذرد و کشور را ترک کند.

محمدنادرخان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است،

هرکس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

دو روز بعد از آنکه قوای قومی - بخصوص 4500 نفر از اقوام وزیر و میسود از ماورای سرحد وارد میدان نبرد شدند، سرعت توانستند گویا زیر نظر شاه ولی خان، سقویها را در کابل شکست دهند و حبیب الله کلکانی را با تعدادی از یارانش مجبور به فرار سازند، تا آنوقت سپهسالار محمدنادر خان بعد از شکست مدهش در چرخ لوگر که حتی جاننش معرض خطر قرار گرفته بود، ناگزیر در علی خیل جاجی اقامت گزین شد که فاصله کوتاه با "پارا چنار" در آنطرف سرحد داشت. لهذا او نقش عملی در فتح کابل نداشت سه روز بعد از فتح کابل بتاريخ 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) به کابل آمد و در قصر سلام خانه با تجمع عده ای از مردمان سرشناس بطور دراماتیک قبول پادشاهی کرد.

از روزیکه شاه امان الله غازی ترک وطن کرد و به ایتالیا مهاجر شد و از روزیکه محمد نادر شاه به همان عجله و سرعت در سلام خانه ارگ در کابل قبول پادشاهی و اعلام سلطنت کرد، فضای بی اعتمادی و توأم با ترس مبنی بر برگشت احتمالی شاه سابق به کشور و یا دست کم فعالیت او در این راستا، ذهن محمدنادر شاه و برادران و اعوان او را مکدر می ساخت. این نگرانی را در عین زمان انگلیس ها نیز داشتند و با جدیت مراقب تماسها و رفت و آمدهای امان الله غازی در خارج کشور بودند.

در کابل محمد نادر شاه و برادرش محمد هاشم خان صدراعظم شروع به بازداشت و زندانی ساختن تعداد زیاد هوادار شاه سابق کردند و نیز تعدادی از آنها را به بهانه های مختلف به قتل رسانیدند و با ادامه اینکار برای چندین سال توانستند از فعالیت "امانیست ها" جلوگیری نمایند و چنان ترس و رعب را در دل مردم جا دادند که هیچکس جرأت نداشت نامی از امان الله خان را به زبان براند. هر جا و محلی به نام و یا نشانه ای از یادگار او بجا مانده بود، همه را از بین بردند؛ قصر دارالامان و مکاتب امانی و امانیه را تغییر نام دادند؛ نه تنها نام او را از صفحات کتاب ها زدودند، بلکه کتب و آثار مهم تاریخی را جمع آوری و از بین بردند؛ در هجو و بدنامی شاه سابق از هیچ سخنی دریغ نکردند؛ برای تحریف حقایق به نفع خود به نشر کتب و نوشته های دستوری پرداختند، چنانچه یکی از آنها کتاب تاریخ "نادر افغان" بود که ظاهراً به قلم برهان الدین کشکی اما در واقع زیر نظر شخص محمدنادر شاه نوشته شد و در ماه میزان 1310 به چاپ رسید و نیز کتاب "بحران و نجات" محی الدین انیس را بزعم خود دستکاری نمودند، چنانچه در مباحث گذشته به تفصیل بیان شد.

برای درک حقایق بهتر است به مآخذ معتبر و شاهدان عینی که آگاه از مسائل و تاحدی با محمدنادر شاه و خانواده او دوست و همکار بوده اند، مراجعه کرد. از جمله یکی هم غازی جرنیل یار محمد خان وزیر است که در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "دافغانستان دخپلواکی او نجات تاریخ" مطالب مهم تاریخی را به حیث یک شخص حاضر و شاهد در اکثر رویدادهای آنوقت در قید قلم آورده و به آن ماهیت یک سند معتبر تاریخی بخشیده است. جرنیل وزیر هم در جبهه جنوبی در جنگ سوم افغان و انگلیس با تعداد کثیر از بزرگان و جوانان قومی خود اشتراک کرده بود و نیز به همراهی قوای سپهسالار محمد نادر خان علیه قوای سقوی رزمیده و در فتح کابل به حیث بزرگ قوم وزیر نقش بسزا داشته است. اقوام وزیر و میسود از مخالفان انگلیسها و در عین زمان بر علیه حکومت سقوی بودند و از برگشت مجدد شاه امان الله غازی به سلطنت حمایت میکردند. به همین لحاظ لشکر قومی آنها بار اول در محل "علی خیل" جاجی در پکتیا تجمع کردند و در یک جرگه با سپهسالار محمدنادر خان به مذاکره پرداختند.

جرنیل یارمحمد خان درکتاب خاطرات خود به تشکیل یک مجلسی اشاره میکند که در 21 ربیع الثانی سال 1348 ق [3 میزان 1308 مطابق 24 سپتمبر 1929] حوالی ساعت ده بجه صبح در چونی (قلعه نظامی) علی خیل با موجودیت سپهسالارمحمد نادرخان، کرنیل شاه محمود خان، مولوی صاحب الله نوازخان و تعدادی ازبزرگان قومی دایرگردید و دراین جرگه سپهسالارنادرخان بیانیه داد و برمکلفیت های مشترک و ضرورت همکاری تأکید کرد. در نتیجه این مذاکرت، همه باهم به روی 15 فقره توافق کردند و تعهد سپردند که برطبق مواد مندرجه آن عمل میکنند. در ماده پنجم این پیمان آمده است: «بعد از نجات وطن، سلطنت به اعلیحضرت غازی امان الله خان ویا به یکی از اعضای خاندان اوسپرده میشود»؛ در ماده ششم ذکر شده است که: «تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت میباشد.»

جرنیل وزیری در ادامه می نویسد: « ما با محمد نادرخان تعهد کردیم و در همین کوه های علی خیل جاجی که بنام کوه های "سفر" یاد میشود، نادرخان و بزرگان ما همه در قرآن [مجید] امضاء کردیم که تطبیق تمام فیصله های جرگه را به گردن می گیریم و با حبیب الله هیچ گونه مصالحه نمیکنیم... سپهسالارمحمدنادرخان در علی خیل جاجی به بزرگان قومی ما وعده داد و هم درقرآن امضاء کرد که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادرخان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود... محمدنادرخان سه روز بعد از فتح کابل به چهلستون رسید که از طرف قوای ما و بزرگان قومی استقبال شد... روز بیست و سوم میزان بود که بزرگان قومی ما و لشکر فاتح به معیت سپهسالار صاحب بطرف شهرکابل حرکت کردیم. سربازان ما با نواختن دهل و خواندن سرودهای ملی واتن و با دادن شعارهای زنده باد غازی امان الله خان در طول راه پرداختند و به همان قصری رسیدیم که دیوارهای سفید آن با خون افراد جنگی ما رنگین شده بود و برای فتح آن عزم کرده بودیم... محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی در ارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهرکابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمد نادرخان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند.»

«بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمد نادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برداران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیر نظر او نشستیم بودیم و اما از خدمات و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، درباره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای از سرشناسان کابل و سرداران با صداهای بلند همراه با هلله خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چایلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادرخان دراز نمودند که در بین این افراد یک تعداد سران قومی و برادر امان الله خان [شهزاده محمد امین جان] نیز شامل بود. ما سران وزیر و میسود در این مهمه در جاهای خود نشستیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمدنادرخان در بیعت نکردن خویش بفهمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و او برخلاف عهد و

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

پیمان قرآنی کار کرده است. اگرچه میتوانستیم در آن مجلس مخالفت خود را ابراز کنیم، اما اینکار موجب برخورد بین لشکر ناجی ارگ و شهرکابل میگردید و هم از طرف دیگر حبیب الله تا آنوقت بصورت قطعی در افغانستان شکست نخورده و چون در شمالی، قندهار و مشرقی طرفداران او هنوز فعال بودند و خودش هم زنده و سلامت در کوه‌دامن فعالیت داشت و از برخورد داخلی ما استفاده میکرد و ممکن بود با یک قدرت کم بتواند بار دیگر کابل را از دست ما بگیرد، لذا ما موضوع بیعت و قبولی بیعت را به یک وقت دیگر موکول کردیم که ما و محمد نادر خان وقتی تنها شویم، فراموشی عهد و پیمان او را در مجلس سلام خانه بیاد او خواهیم داد.» (برای شرح مزید و نیز متن هریک از مواد پیمان "علی خیل" دیده شود: کتاب خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیری: "دافغانستان د خپلواکی او نجات تاریخ"، پشاور، 1379، صفحه 256 تا 261 و نیز صفحه 329 تا 333)

امید است با شرح مختصر فوق حقایق موضوع با آنچه در رساله تذکار یافته است، برای خوانندگان این سطور واضح شده باشد. مسلم است که صحت و سقم محتویات رساله را، گذشت زمان که از آنروز تا اکنون مدت بیش از 90 سال سپری میشود، به اثبات می‌رساند و اینکه تاریخ بر کدام ادعا های مندرجه اعلامیه و رساله مهر تائید می‌گذارد، موضوعیست که آنرا بررسی رویدادهای دوره سه سال و چند ماه سلطنت محمدنادرشاه و صدارت مطلق العنان 17 ساله سردارمحمدهاشم خان آشکار می‌سازد، چنانچه همه از آن مطلع هستند.

در پایان این مبحث سؤالی مطرح میشود که چرا این رساله درستون دست راست بزبان دری و درستون دست چپ هر صفحه عین مطالب به زبان اردو نوشته شده و همانطور به چاپ رسیده است؟ جواب این سؤال واضح است، زیرا متن اعلامیه شاه امان الله که به دری نوشته شده بود، برای توزیع و تکثیر و همچنان برای مطالعه طرفداران بیشتر او در هند برتانیوی به زبان اردو ترجمه گردید، لذا حکومت تصمیم گرفت تا "دفع دعوا" مندرج رساله را در عین زمان به زبان اردو نیز ترجمه و در جوار متن دری به نشر بسپارد تا به اطلاع حامیان شاه امان الله در هند برتانیوی رسانیده شود و بدینوسیله از هیجان آنها به نفع انگلیسها کاسته شود. علاوه موقوفگیری این رساله واضح می‌سازد که بعضی نسخه های اعلامیه شاه سابق نیز در آنوقت به افغانستان رسیده و در اختیار بعضی ها قرار گرفته بود و مردم از محتوای آن اطلاع یافته بودند، چنانچه در نامه علما عنوانی محمدنادرشاه اشاره گردیده است، لذا حکومت خواست بانوشتن رساله و چاپ آن به نحوی تغییر در ذهنیت مردم ایجاد کند.

قابل ذکر است که طبق شایعات آنوقت، این رساله اساساً بوسیله شخصی منسوب به خانواده بنی اعمام محمدنادرشاه نوشته شده که در دوره صدارت محمدهاشم خان در مقامهای مهم وزارت و سفارت تا سالهای سال خدمت میکرد و شخص صاحب قلم و دانشمند بود. داکتر زمانی نویسنده رساله را فیض محمد خان زکریا میدانند، در حالیکه میرمحمد صدیق فرهنگ آنرا بقلم محمدامین خوگیانی نسبت میدهد که شایعات قرین به واقعیت بر شخص اول الذکر صحت می‌گذارد. از آنجائیکه در متن رساله نویسنده متواتر از کلمه "ما" یاد کرده، نمایانگر آنست که گویا رساله از طرف یک چند نفر به احتمال قوی تحت نظر شورای خانوادگی سلطنتی نوشته شده باشد. (والله اعلم)

(ادامه دارد)